

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است

گفتگوی فصل نامه خاوران با منصور حکمت

در یک نگاه!

جنگ طلبی خود افشاگرانه حزب کمونیست کارگری ایران

(بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست بی نقصیر است)

صفحه ۶

رحمان حسین زاده

۸۶۳
مستقلی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۲۷ تیر ۱۴۰۵ - ۱۸ جولای ۲۰۲۶

جنگ طلبان در سوگ

لیندسی گراهام

در سیاست هر پیام ساده‌ای از جانب هر شخص و جریان معنائی روشن دارد. پیام‌ها را شاید با رعایت پروتکل، نزاکت سیاسی و تقویت مناسبات فیما بین توضیح دهند؛ مسئله اما ادامه انتخاب سیاسی و به این معنا سوگواری برای یک متحد دیوانه کشتار جمعی در صفوف جنگ طلبانی است که در مرگ وی زانوی غم بغل گرفته‌اند. گراهام از جمله راستهای افراطی بود که در تبلیغ برای جنایت وسیع تردید نداشت.

دونالد ترامپ گراهام را یک "میهن پرست آمریکائی حقیقی" خواند. دبیر کل ناتو و سران اتحادیه اروپا، اوکراین و تعدادی از اعضای ناتو تلاشهای گراهام را بعنوان یک حامی ثابت قدم ناتو و علیه روسیه در جنگ اوکراین ستودند.

بنیامین نتانیاهو با صدور بیانیه‌ای گراهام را "یکی از بزرگترین دوستان اسرائیل و دوستی عزیز برای خود" نامید و گراهام را کسی توصیف کرد که "زندگی‌اش را وقف تقویت اتحاد میان آمریکا و اسرائیل کرده بود". دیگر مقامات ارشد اسرائیل از جمله اسحاق هرتزوگ رئیس‌جمهور، ایتامار

صفحه ۲

از "هر ضربه به رژیم مفید است" تا "نه به جنگ یعنی حمایت از رژیم"

نقد گرایشی راست که هنوز نام "کمونیسم کارگری" را یدک می‌کشد

صفحه ۸

علی جوادی

جنگی که هیچ کس از مردم درباره آن نپرسید

صفحه ۱۴

وریا روشنفکر

اطلاعیه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

در محکومیت حمله موشکی جمهوری اسلامی به مقرهای سازمان



آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جنگ طلبان در سوگ

لیندسی گراهام ...

بن گویر وزیر امنیت داخلی و نفتالی بنت نخست‌وزیر پیشین با انتشار پیام‌های تسلیت، از گراهام به عنوان "یکی از بزرگترین و صمیمی‌ترین حامیان و دوستان اسرائیل در کنگره آمریکا تجلیل کردند".

سلطنت طلبان ایرانی گراهام را "عمو لیندسی" و "دوست استوار مردم ایران" خطاب میکنند و اینروزها در سوشیال میدیا عزادار کوچ این "فرشته نجات" اند. آنها در این توهم زمزم بودند که چون گراهام کلاه "میگا" - بازگرداندن عظمت به ایران- را سرش گذاشت دیگر بحث چند روز و چند هفته تا دیدار در تهران است!

رضا پهلوی که در حضور خودش در میان مستمعین در حاشیه کنفرانس مونیخ، گراهام در پاسخ به سوال کریستین امانپور رضا پهلوی را غیر قابل حمایت دانست؛ با انتشار پیامی تجلیل آمیز به مناسبت درگذشت او، از گراهام به عنوان "حامی مردم و اعتراضات ملی ایران" یاد کرد.

مسرور بارزانی نخست‌وزیر اقلیم کردستان عراق، درگذشت این سناتور آمریکایی را تسلیت گفت و تأکید کرد که مردم کردستان همواره حمایت‌ها و دوستی تزلزل‌ناپذیر وی را به یاد خواهند داشت. **نجیروان بارزانی** رئیس اقلیم کردستان عراق در پیامی در شبکه اجتماعی اکس، لیندسی گراهام را "دوست ارزشمند مردم کردستان" توصیف کرد و از حمایت‌ها و پشتیبانی‌های بی‌دریغ او از اقلیم کردستان قدردانی نمود.

مظلوم عبدی فرمانده کل نیروهای دموکراتیک سوریه (SDF) نیز با انتشار پیامی، ضمن تمجید از تلاش‌های گراهام برای صلح و حمایت از کردهای سوریه، درگذشت او را تسلیت گفت.

حزب دموکرات کردستان ایران (حدکا) برای گراهام سنگ تمام گذاشت. **مصطفی هجری**، دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، با ارسال پیام تسلیتی خطاب به خانواده و دفتر سناتور گراهام، مراتب همدردی عمیق این حزب را ابراز داشت. هجری در این پیام از گراهام "به پاس پایبندی همیشگی‌اش به امنیت ایالات متحده و متحدان آن"، "تقدیر از حمایت‌های مستمر او از کسانی که در سراسر جهان برای آزادی، دموکراسی و کرامت انسانی مبارزه می‌کنند"، و "توصیف گراهام به عنوان چهره‌ای که نامش برای بسیاری از نیروهای کردستان و آزادی‌خواهان همواره زنده خواهد ماند"، تجلیل کرد.

عبداله مهتدی دبیر سازمان زحمتکشان در پیامش گوی سبقت تجلیل و ستایش از گراهام را از مصطفی هجری ربود. عبدالله مهتدی در شبکه اجتماعی اکس (توییتر سابق)، با ابراز اندوه عمیق از



درگذشت سناتور لیندسی گراهام، از او با لحنی بسیار تمجیدآمیز تجلیل کرد. وی گراهام به عنوان "قهرمان بزرگ آزادی"، "دوست ثابت‌قدم مردم کرد" و "مدافع شجاع حقوق آنان" توصیف کرد. مهتدی بعنوان نماینده خودگمارده "کردها"، از گراهام "برای دوستی، حمایت‌ها و تعهد بی‌وقفه این سناتور آمریکایی به آرمان کردها" قدردانی و سپاسگزاری همیشگی‌اش را بیان کرد.

موارد فوق نمونه‌هایی از صفوف جنگ طلب در همدردی با مرگ یکی از درنده‌ترین مدافعان کشتار جمعی است. گراهام کسی بود که صریح میگفت اسرائیل در قبال ایران و غزه همان کاری را باید بکند که آمریکا در ژاپن کرد؛ تمامش کن، بمب اتمی بزن! برای وی مانند ترامپ سیاست تجارت بود، مهم نیست در جنگ و نحوه ویرانسازی چه اتفاقاتی برای جامعه و مردم بی‌دفاع و سیویل می‌افتد، مهم اینست که پیروز شوی و استدلال میکرد که ما بارها کشورها را با خاک یکسان کردیم. گراهام عزیزدردانه جنگ طلبان فاشیست ایرانی برای نابودی جامعه بود با این تفاوت که وعده سرخرمن میدادند که بعد از نابودی کشور "بهترش را در مدت کوتاه بسازند"!

وحدت استراتژیک کمپ ارتجاع و میلیتاریسم

آنچه در قبال همدردی با گراهام سناتور ارشد حزب جمهوریخواه می‌بینیم، مختص اردوی جنگ طلبان پرو امریکا-اسرائیل نیست، در کمپ جنگ طلبان طرفدار رژیم، در صفوف اردوگاه گرایان جدید و نئو کمپیست‌های پرو چین و روسیه و "جنوب جهانی"، هلهله‌ای برای مرگ این فاشیست برپاست. آنها هم در سوگ قهرمانان جنبش‌شان امثال خامنه‌ای و سرداران سپاه عزادارند. هر کسی عنصر جنبش و منافع خودش را حمایت میکند. در سیاست ایران و میان نیروهای موسوم به اپوزیسیون و حامی رژیم اسلامی نیز محور مقاومتی‌ها مثل گراهام فکر میکنند؛ آنها هم معتقدند که جمهوری اسلامی باید بمب اتم بسازد و حتی بزند، مذاکره بیخود است. میگویند بازدارندگی را از کره شمالی باید یاد بگیریم. گروه خون و مکنونات قلبی و روش و سیاست دو اردوگاه جنگ طلب در ارکان اساسی یکی هستند، تفاوت در دفاع از یک سوی جنگ است. هیچکدامشان نه ضد جنگ‌اند و نه ضد ارتجاع سیاسی. هر دو طرفدار جنگ و اردوگاه و کمپ خودشان هستند. یکی کشتار و جنگ را با پرچم دروغین "آزادی" با حمایت آمریکا و اسرائیل تبئین میکند و دیگری با "مبارزه ضد امپریالیستی" با تکیه بر ارتجاع داخلی و حمایت از امپریالیست‌های دیگر. دعوای ناسیونالیست‌های متفرقه درون طبقاتی و دفاع از بخشی از سرمایه و نظم کنونی است.

ناسیونالیست‌های ایرانی مدعی بودند که نجات مردم در گرو جنگ و حمله نظامی است. آنها برای جانداختن این تر خونین هر

جنگ طلبان در سوگ

لیندسی گراهام...

آنچه از دستشان آمد انجام دادند؛ از دروغ و جعل خبر و سانسور حقایق تا به صف شدن بمثابه زائده ارتش آمریکا و اسرائیل، از چرخاندن پرچم‌های آمریکا و اسرائیل تا شیرینی خوران خیابانی و رقص و جشن برای بمباران مردم و کودکان میناب، از ترور فیزیکی و شخصی تا تهدید مرگ فعالین سیاسی در خارج و سر دادن شعارهای فاشیستی با آرم ساواک. برای رضا پهلوی و سلطنت‌طلبان ورشکسته و حلقه‌ای که سابقه همکاری با نیروهای امنیتی و حکومتی دارند، اگرچه آخرین فرصت از دست رفته است اما امیدوارند که سیر اوضاع مجدداً آنها را در بورس سیاست قرار دهد. آنها راهی جز آویزان شدن به کریدورهای کاخ سفید و پنتاگون و حواشی پارلمانهای اروپا برای لابی ندارند. هرچقدر هم جلوی دوربینها توی سرشان بزنند و تحقیرشان کنند، باز هم بنا به نیاز چاکرمنشی ادب و اتیکت را در این مورد نگاه میدارند و زبان زمخت و لمپنیسم را علیه مخالفین و انقلابیون کمونیست حفظ میکنند.

برای ناسیونالیسم کرد نیز همراهی با لیندسی گراهام محدود به علاقه شخصی و نشست و برخاست با سناتورهای آمریکائی نیست. برای آنها، همانطور که در متن پیام‌هایشان صریح و مستتر است؛ لیندسی گراهام از حامیان قدیمی مردم کرد زبان منطقه از اقلیم کردستان عراق و شمال سوریه معرفی میشد. بطریق اولی، احزاب ناسیونالیست کرد در ایران نیز گراهام را وزنه‌ای در دفاع از سیاست ناسیونالیسم کرد در دکترین سیاست خارجی آمریکا تلقی میکردند. کل سیاست ناسیونالیسم کرد بشمول دفاع از حمله نظامی به ایران، آمادگی برای همراهی با ارتش آمریکا و اسرائیل و اعمال "سیاست فشار حداکثری"، با سیاست لیندسی گراهام منطبق بود. سیاست کثیف و ضد اجتماعی به آنها حکم میکرد که با یکی از فاشیست‌های کهنه کار هم‌رزم و همراه باشند.

گراهام مُرد اما دیدگاهی که وی حمایت میکرد کم و بیش یک رگه قوی در میان طبقه بورژوازی است. نوع ایرانی و کرد و غیره آن تفاوتی ندارد. همفکران لیندسی گراهام فاشیست در سوگ وی نشسته‌اند.

سردبیر.

۱۷ جولای ۲۰۲۶

اطلاعیه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

در محکومیت حمله موشکی جمهوری اسلامی به مقرهای

سازمان زحمتکشان کردستان ایران

صبح امروز جمعه ۲۶ تیرماه ۱۴۰۵ رژیم جنایتکار اسلامی در ادامه حملات خود و نیابتی هایش به اقلیم کردستان عراق، مقرهای سازمان زحمتکشان کردستان ایران را در کردستان عراق موشک باران کرد که در نتیجه آن ۹ تن از پیشمرگان جان باختند و تعداد دیگری مجروح شدند.

ما ضمن محکوم کردن این حمله جنایتکارانه جمهوری اسلامی، به خانواده و بستگان قربانیان این حمله وحشیانه تسلیت می گوئیم.

بدون شک این اعمال تروریستی جمهوری اسلامی به افزایش موج خشم و تنفر توده های میلیونی جامعه ایران و کردستان می انجامد و کمکی به ماندگاری این رژیم ضد بشری نخواهد کرد.

سرنگون باد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۲۶ تیر ماه ۱۴۰۵

۱۷ جولای ۲۰۲۶



زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



می‌رسید اگر مجازات اعدام نباشد باید با قاتلین چه کرد. کشتن قاتل تکرار قتل است. ما می‌گوئیم این یک کار را بهیچوجه نمیشود کرد. اینکه چه کار دیگری میشود کرد بستگی به فلسفه قضایی جامعه دارد. در همین سیستم موجود میتوان قاتل را حبس کرد. در یک جامعه ایده آل شاید بشود مردم را از تکرار جرم توسط او مصون

کرد، تلاش کرد قبح کارش را به او فهماند، بدون آنکه حتی لازم باشد آزادی اش را هم از او سلب کنند. در یک جامعه ایده آل شاید بشود کاری کرد که قتل عمد رخ ندهد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری ایران با پاسداران و شکنجه‌گرانی که در درگیریها اسیر می‌شوند، در صورتیکه ثابت شود دستشان بخون مردم آلوده است چگونه رفتار خواهد کرد؟

منصور حکمت: در قوانین مورد نظر ما اعدام و حبس ابد نیست. قاعدتا این آدمها را باید به حبس محکوم کرد و رویشان کار کرد شاید بتوانند روزی به آغوش جامعه برگردند و کاری کنند مردم ببخشندشان.

خاوران: با اعدام نکردن قاتل، عدالت درباره ی خانواده مقتول چگونه اجراء می‌شود؟

منصور حکمت: اینکه خانواده مقتول صاحب خون است، و عدالت، طلبی است که خانواده مقتول از جامعه دارد، یک مفهوم عشیرتی و عقب مانده و غیر قابل پذیرش است. غم و داغ خانواده مقتول انکار ناپذیر است. اما اگر اعدام بخاطر تسکین غم و داغ افراد مجاز باشد، چرا خود قتل به بهانه احساساتی مشابه مجاز نیست؟ آیا کسی که توسط دیگری تحقیر و خرد شده، خانه خراب شده، معتاد شده، ورشکست شده، دربردار شده، میتواند برای تسکین احساس تلخ درونی خود دست به قتل او بزند؟ آیا دولت آدمکش مجازی است که افراد برای گرفتن انتقام به آن مراجعه میکنند؟ آیا عدالت مفهومی است که جای انتقام عشیرتی نداشته است؟ در مورد مفهوم عدالت شاید باید در فرصت دیگری بیشتر حرف زد. این مقوله آنقدرها که بعضی فکر میکنند ابژکتیو و ماوراء طبقاتی نیست.

خاوران: آیا با لغو مجازات اعدام، درجه ی جنایت در جامعه بالا نخواهد رفت؟

منصور حکمت: خیر. برعکس. همانطور که گفتم همان اول کار جلوی یک لیست بالابند قتل های دولتی گرفته میشود. دادگستری و دولت آمریکا پرکارترین قاتل حرفه ای آن کشور است. لغو مجازات اعدام مانند اینست که ۱۵۰ قاتل سریال یکجا دستگیر شده باشند!

مجازات اعدام

شنیع ترین شکل قتل عمد است

گفتگوی فصل نامه خاوران با منصور حکمت

خاوران: حزب کمونیست کارگری در اسناد خود به صراحت از ضرورت لغو اعدام سخن گفته است، اما شما از چه زاویه و نگاهی و با چه تحلیلی لغو اعدام را ضروری میدانید؟

منصور حکمت: مجازات اعدام اسم دولتی کلمه کشتن است. افراد یکدیگر را به قتل می‌رسانند، اما دولتها افراد را به "اعدام" محکوم میکنند. خواست لغو اعدام و ممنوعیت قتل نفس هردو از یکجا مایه میگیرد، مخالفت با کشتن عامدانه و آگاهانه و با نقشه قبلی کسی توسط کس دیگر. اینکه یکسوی این قتل یک دولت و یا یک مرجع فائقه سیاسی است کوچکترین تغییری در این واقعیت نمیدهد که ما با یک قتل عمد طرفیم. مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف ترین شکل قتل عمد است. چون یک نهاد سیاسی، جلوی روی مردم، با اعلام قبلی، از قول جامعه، در نهایت حق بجایی، در نهایت خونسردی، تصمیم به کشتن کسی میگیرد و روز و ساعت واقعه را هم اعلام میکند.

خاوران: با لغو مجازات اعدام، جنایتکاران قاتل چگونه باید کیفر ببینند؟

منصور حکمت: سوال جالبی است. با لغو مجازات اعدام همان اول جلوی یک قاتل عمده، یعنی دولت، که هیچوقت هم بخاطر قتل نفس کیفر ندیده است گرفته میشود. سوال شما این تصور را بوجود میآورد که گویا مجازات اعدام را برای کیفر دادن قاتلین ابداع کرده اند. یا گویا این مجازاتی است که قانونگذاران پس از غور و تفحص با جرم قتل متناسب یافته اند. اما مجازات اعدام ربطی به مساله قتل در جامعه ندارد. تاریخ خودش را دارد. حقوق و قدرت دولتهای امروز در برابر اهالی، امتداد حقوق و قدرت دولتهای دیروز است. وقتی آغا محمد خان قاجار تمام اهالی یک شهر را کور میکند و میکشد، مشغول کیفر دادن کسی بخاطر جرمی نیست. وقتی اسب دزد را در آمریکا دار میکشند و یا سرباز فراری را اعدام میکنند، مشغول کیفر دادن کسی به معنی قضایی کلمه نیستند. بلکه صاف و ساده دارند مردم را سرچایشان مینشانند، دارند مردم را به تمکین به مقررات و دستورات وادار میکنند. دارند ارباب میکنند. دارند حکومت میکنند.

در همین جهان امروز اعدام فقط کیفر قتل نیست، کیفر سکس غیر مجاز، کیفر احتکار، کیفر اعتقاد به مرام اشتراکی، کیفر تشکیل احزاب مخالف، کیفر طنز کردن خدا و پیغمبر و امام، کیفر همجنس گرایی و غیره هم هست. کشتن اهالی، از ابتدای جامعه دارای حاکمیت، یک رکن به تسلیم کشیدن مردم بوده و هنوز هم هست. تاریخچه مجازات اعدام نه در مباحثات حقوق قضایی درباره جنایت و مکافات، بلکه در تاریخ حاکمیت طبقاتی و دولت است. امروز هم دولت ها شهروندان را میکشند. باید جلوی این را گرفت.

خواهند بود. من فرقی میان تیموتی مک وای که در اوکلاهما آن جنایت عظیم را کرد با کسانی که بمب روی پناهگاه و خانه و مدرسه مردم بغداد انداختند و آن همه را کشتند نمی بینم.

مجازات اعدام

شنیع ترین شکل قتل عمد است ...

خاوران: اگر جواب منفی است در آنصورت چه قدرتی باید او را محاکمه کند؟

منصور حکمت: قدرتی که از نظر حقوقی مشروعیت داشته باشد. حکومت های استبدادی بنا به تعریف مشروعیت ندارند. بنظر من برای محاکمه ژنرال شوراسکف ها و بن لادن ها میتوان در همین جهان بورژوازی هم دادگاههای قابل قبولی یافت یا ایجاد کرد.

خاوران: اگر جواب مثبت است در آنصورت تعریف شما از زندانی سیاسی چیست؟

منصور حکمت: بنظر من دو مقوله زندانی سیاسی و اسیر جنگی وجود دارد که هردو به این بحث مربوط است. زندانی سیاسی کسی است که بجرم مخالفتش با دولت مربوطه زندانی شده است. زندانی سیاسی بنا به تعریف باید آزاد بشود. محاکمه ای نباید در کار باشد. کسی که علیه حکومتی فعالیت سیاسی کرده است اصلاً نباید دستگیر بشود. اسیر جنگی هم جرمی نکرده و نباید از حقوق مدنی خود و از جمله آزادی خود محروم بشود. و این فقط موضوعی میان دولت ها نیست. بنظر من اعضای سازمانهای چریکی که به دولتها اعلام جنگ داده اند و در عملیات نظامی دستگیر میشوند باید از حقوق اسرای جنگی برخوردار باشند. قوانین موجود باید عمیقاً به نفع این اسرا تغییر کند. بنظر من زندانی کردن فرد و جلوگیری از زندگی متعارف او باید ممنوع باشد. اما میتواند قوانینی وجود داشته باشد که تا پایان جنگ و یا تا مطمئن شدن از عدم تمایل فرد به شرکت مجدد در جنگ، مانع الحاق مجدد او به ارتشش بشود. و بالاخره قطعاً مقوله ای به اسم جنایت جنگی داریم. این مقوله باید جدا باز تعریف بشود و تمام مواردی که نیرویی افراد غیر نظامی و وسائل زیستی و رفاهی آنها را مورد تعرض قرار میدهند را در بر بگیرد. در این سالهای اخیر شاهد وسیعترین جنایات جنگی توسط ارتشهای دول غربی و محلی در کشورهای مختلف، مانند عراق و یوگسلاوی، بوده ایم. جنایتکاران جنگی بسیاری امروز بعنوان رهبران و قهرمانان ملی و فرزندان وطنپرست ملل و اقوام مختلف راست راست میان مردم راه میروند که میبایست شاهد محاکمه آنها باشیم.

خاوران: علل اصرار و اشتیاق مسلمانان بنیادگرا به کشتن و حذف فیزیکی مخالفان خود بویژه دگراندیشان را در چه میدانید؟

منصور حکمت: اینکه آیا کسی اول به آدمکشی علاقمند میشود و بعد مسلمان بنیادگرا میشود و یا برعکس اول مسلمان بنیادگرا میشود و بعد به حکم شرع انور آدمکش میشود، چیزی است که من ابزار تحقیق و موشکافی در آن را ندارم. ولی مطمئنم پاسخ یکجایی در همین یک جمله شما نهفته است.

این مطلب در شماره ۷ فصلنامه خاوران، نشریه سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران، پائیز ۱۳۷۹ با عنوان "چرا مجازات اعدام؟ نگاه منصور حکمت به مقوله لغو اعدام" بجای رسیده است.

ثانیا، جامعه ای که کشتن انسانها را مطابق قانون مجاز کرده باشد هرگز نمیتواند جلوی تکرار همین عمل در میان اهالی را بگیرد. لغو حکم اعدام و اعلام ارزش جان آدمی، اولین گام در مبارزه با فرهنگ آدمکشی در جامعه است. آمارهای رسمی هم به روشنی نشان میدهد که در هلند و اسکاندیناوی و انگلستان که مجازات اعدام ممنوع است، آمار قتل (به نسبت جمعیت) به مراتب کمتر از آمریکاست.

خاوران: بنظر شما مجازات جنایتکاران برای رسیدن به چه هدفی باید انجام گیرد؟

منصور حکمت: نمیدانم آیا اصولاً کلمه مجازات کلمه خوبی برای یک سیستم قضایی انسانی هست یا خیر. بنظر من، بحث پیشگیری و از بین بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جنایت به کنار، اولاً، جامعه باید با حداقل اعمال خشونت و با حداقل سلب اجازه زندگی متعارف از مجرمین، خود را از تکرار جرم توسط آنها مصون کند. ثانياً، کمک کند این افراد متحول بشوند. بنظر من مجازاتهای انتقامی و عبرت آموزانه باید لغو بشود. باید بجای برسیم که جامعه چنان از خشونت فاصله بگیرد که به موارد خشونت مثل بلایای طبیعی رفتار کند، به کمک قربانیان بشتابد، سعی کند از موارد بعدی آن جلوگیری کند و یا خسارات آن را به حداقل برساند، بی آنکه کسی را به رسم قربانی در آتشفشان بیاندازد و یا به دریا تازیه بزند.

خاوران: اگر لغو مجازات اعدام، یکی هم به دلیل ارزش نهادن به گوهر انسان و حق حیات آن است، در آنصورت خواست آزادی زندانیان سیاسی ای که در اثر عملیاتشان انسانهای بی گناه کشته شده اند، چگونه باید دنبال شود؟ مثلاً با مبارزی که در اثر بمب گذاری در اتوبوس و یا مکانی دیگر، موجب کشته شدن یک یا چند نفر شده است چه باید کرد؟ آیا باید خواستار آزادی او شد؟

منصور حکمت: من آدمی را که در اتوبوس و هواپیمای مردم بمب گذاشته باشد مبارز اطلاق نمیکنم. متأسفانه در یک دوره معین این روش در برخی جنبشهای حق طلبانه باب شد و بعد توسط برخی جنبشهای ارتجاعی به یک هنر آدمکشی تحت لوای سیاست ارتقاء داده شد. یک فرمول کلی در قبال اینها ندارم. بستگی به دولتی دارد که اینها با آن در حال جنگ هستند. بستگی به موازین قضایی کشور مربوطه و مشروعیت حقوقی آن دارد. بستگی به شرایط وقوع این اتفاق دارد. بنظر من پرونده بمببست هایی که به اهداف غیر نظامی حمله کرده اند یک پرونده سیاسی نیست. ممکن است دلائل مخففه سیاسی برای وقوع جرم ارائه بشود و حتی ترتیب اثر داده بشود، اما خود پرونده یک پرونده سیاسی نیست. منتهی یک چیز را یادآوری کنم. اگر بنا باشد کسانی را که با بمب به مردم غیر نظامی حمله کرده اند بگیرند و محاکمه کنند، هفت هشت رئیس جمهور و نخست وزیر غربی و صدها بوروکرات و ژنرال و فرمانده آمریکایی و اروپایی در ردیف اول متهمین

در یک نگاه!

جنگ طلبی خود افشاگرانه ی حزب کمونیست کارگری ایران

(بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست بی تقصیر است)

رحمان حسین زاده



حزب کمونیست کارگری ایران طی اعلامیه ای تحت عنوان "اتهام زنی به جای نقد سیاسی" مدعی است که بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست با عنوان "جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون جنگ طلب، بدون ارائه حتی یک سند یا نقل قول مشخص، حزب نامبرده را جنگ طلب نامیده" و "در کنار جریاناتی نظیر سلطنت طلبان و حامیان جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی قرار داده" است. در اعلامیه حزب نامبرده با برافروختگی مکتوب شده است، جنگ طلب نامیدن حزب متبوعشان از جانب بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست "اتهام زنی" است. در واقع این حزب خواستار ارائه سند و نقل قول متعلق به این حزب و رهبری آن برای اثبات سیاست "پرو جنگ آمریکا و اسرائیلی" حزبشان است.

براستی این درخواست آنها تعجب آور و زیادی ناشیانه است. گوی رهبری حزب کمونیست کارگری ایران حافظه و آگاهی جریانات و فعالین و ناظران آگاه اعم از چپ و راست به تحولات سیاسی مهم خاورمیانه از مقطع هفتم اکتبر ۲۰۲۳ تاکنون و به ویژه رویدادهای یکساله اخیر ایران و جنگ دوازده روزه و چهل روزه را دست کم گرفته است. دهها فاکت و نوشته و نقل قولهای فراوان مربوط به اعضای رهبری این حزب و به ویژه لیدر حزب، حمید تقوایی مبنی بر سمپاتی واضح به جنگ آمریکا و اسرائیل با توجیه "هر ضربه ای به جمهوری اسلامی مبارزه مردم برای به زیر کشیدن حکومت را تسهیل خواهد کرد" موجود است. براساس مستندات کتبی و شفاهی موجود و ثبت شده، بارها و بارها توسط جریانات چپ و سوسیالیست و فعالین کمونیسم کارگری و از جمله کادرهای حزب حکمتیست مواضع پرو جنگ آمریکا و اسرائیل حزب نامبرده نقد شده است. شخصاً مستدل و مستند کتبی و شفاهی چند بار سیاست جنگ طلبانه آنها را نقد کردم. در یک مورد به تاریخ هفدهم اکتبر ۲۰۲۴ به پلمیک رفت و برگشتی بین من و حمید تقوایی منجر شد، که در پایین بخشی از آن را باز تکتیر میکنم.

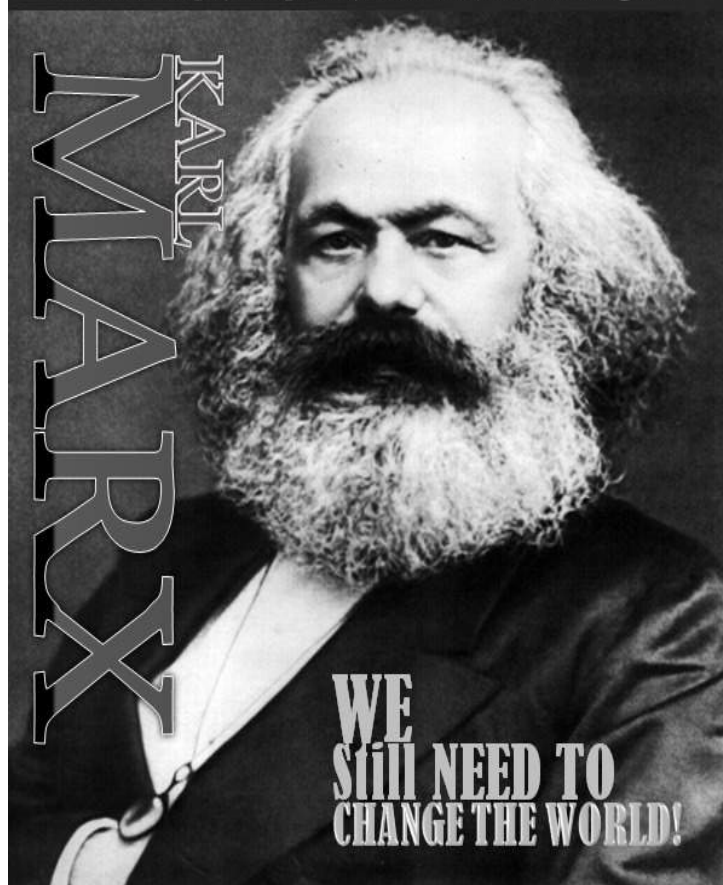
"حمید تقوایی و امید بستن به جنگ برآمده از نسل کشی یکساله در غزه و لبنان!

به دنبال موشک پراکنی دور اخیر جمهوری اسلامی علیه اسرائیل و خطر جنگ مستقیم و ادامه دار بین دولتهای تروریست اسرائیل و جمهوری اسلامی، حمید تقوایی در مصاحبه ای که در زیر مطالعه میکنید، بی ابهام امید خود به وقوع چنین جنگی از جانب دولت اسرائیل در ایران را بیان کرده است. پاسخ حمید تقوایی به رسانه حزبی و محسن ابراهیمی چنین است.

حمید تقوایی: مقامات اسرائیل از جمله نتانیاهو در سخنرانی اش در سازمان ملل بارها اعلام کرده اند که پاسخ آنان به هر حمله ای از جانب

هر فعال سیاسی آگاه و منصف، با مطالعه مصاحبه بالا به روشنی متوجه امید بستن حمید تقوایی به جنگ احتمالی دولت و ارتش اسرائیل برای "تسهیل به زیر کشیدن جمهوری اسلامی" میشود. از مقدمه چینی سمپاتیک حمید تقوایی نسبت به "حمله قریب الوقوع و کوبنده اسرائیل" و تا پاسخ صریحش "در رابطه با قسمت دوم سؤال شما باید بگویم که هر ضربه ای به جمهوری اسلامی مبارزه مردم برای به زیر کشیدن حکومت را تسهیل خواهد کرد" و نتیجه گیری پایانی این مصاحبه، فاکت واضح سمپاتی حمید تقوایی و حزبش نسبت به وقوع یک جنگ ویرانگر در ایران است. طرح اندرزه های جانبی در همان مصاحبه "به هر اندازه که حمله اسرائیل با کشتار مردم

The philosopher have only interpreted the world in various ways; the point, however, is to change it!



جنگ طلبی خود افشاگرانه ی حزب

کمونیست کارگری ایران ...

و تخریب شهرها و خانه و کاشانه مردم همراه باشد این امر علاوه بر جنبه انسانی از نظر سیاسی نیز می‌تواند عاملی علیه جنبش انقلابی مردم باشد" این واقعیت را تغییر نمیدهد که حمید تقوایی با صراحت انکارناپذیر به جنگ احتمالی اسرائیل در ایران امید بسته و این اندرزهای جانبی بیشتر به نصیحتهای "خیرخواهانه" خطاب به سردمداران جنایتکار ارتش اسرائیل میماند، که در عملیاتهایشان طبق توصیه حمید تقوایی بلکه به "خانه و کاشانه مردم" حمله نکنند. این سیاست و مواضع راست در قبال چنین جنگ احتمالی در اعلامیه رسمی حزب و در نوشته ها و اظهار نظر دیگر رهبران حزب با برجستگی گفته شده و مکتوب شده است.

آنچه در بالا نقل کردم، تنها گوشه ای از یک مطلب بلندتر در این رابطه است. لذا تقاضای رهبری حزب کمونیست کارگری ایران برای ارائه سند اثبات "سیاست جنگ طلبانه آنها" نوعی تیر به پای خودشان زدن و خود افشاگرانه و زیادی غیرحرفه ای است. تردیدی ندارم نزد مخاطبین آگاه ما سیاست همسویی این حزب با جنگ آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی انکار ناپذیر است. خوب است متوجه باشند، بیانیه "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" متکی به مستندات روشن بوده و بی تقصیر است.

اما یک مسئله اگر این حزب هم با دیدن فجایع ببار آمده ناشی از هجوم نظامی آمریکا و اسرائیل و جنگ این سه دولت تروریست در منطقه همانند بخشی از متوهمین به جنگ در فکر تجدید نظر در سیاست تاکتونی شان هستند، همین را سراسرست بگویند. لازم نیست در مقابل نقدهای اصولی و درست برافروخته شوند. سیاست پرو جنگی تاکتونی را نقد کنند و کنار بگذارند و این اقدام مثبتی خواهد بود.

هفدهم ژوئیه ۲۰۲۶

**ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،
مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از
این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف
تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال
هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به
ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.**

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

به حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست کمک مالی کنید!

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!



از "هر ضربه به رژیم مفید است" تا

"نه به جنگ یعنی حمایت از رژیم"

نقد گرایشی راست که هنوز نام "کمونیسم کارگری" را یدک می کشد

علی جوادی

نمی شود؛ فقط حافظه
حزب ویرایش می شود.

او مدعی است که شعار "نه به جنگ" اساساً متوجه آمریکا و اسرائیل است و بنابراین فشار را از روی جمهوری اسلامی برمی دارد و عملاً به سود رژیم تمام می شود. تمام این استدلال بر یک تحریف استوار است. او همه مخالفان جنگ را در یک اردوگاه خیالی قرار می دهد، تفاوت جنبش ها و سیاست های کاملاً متضاد را حذف می کند و سپس آن مجموعه جعلی را "پرو جمهوری اسلامی" می نامد. این دیگر نقد سیاسی نیست. جعل صورت مسئله است.

سه نیرو، سه سیاست در برابر جنگ

در برابر جنگ، یک صف واحد وجود نداشت. جنبش ها و نیروهای مختلف، از مواضع اجتماعی و اهداف سیاسی کاملاً متفاوت، در برابر آن صف آرایی کردند.

نخست، صف نیروهای محور مقاومت، ملی-اسلامی ها و مدافعان آشکار و پنهان حکومت. مخالفت آنان با جنگ، امتداد دفاع از جمهوری اسلامی و سیاست منطقه ای آن بود. البته حتی در همین اردوگاه نیز یکدستی وجود نداشت. بخشی از حاکمیت جنگ را "مأده آسمانی" می دید و بخشی دیگر، در پی معامله و حفظ نظام بود. اختلاف آنان بر سر جنگ نبود؛ بر سر بهترین راه حفظ جمهوری اسلامی بود.

صف دوم را سلطنت طلبان، ناسیونالیست های قوم پرست، راست پروغری و جریان تشکیلی می دادند که هنوز نام "حزب کمونیست کارگری" را بر خود حفظ کرده است. برای همه این نیروها، جنگ نه فاجعه ای علیه جامعه، بلکه فرصتی برای پروژه "تغییر رژیم" بود. تفاوتشان در ادبیات بود، نه در نقطه عزیمت. یکی پی پرده از "آزادسازی ایران" با قدرت نظامی غرب سخن می گفت، دیگری با واژگان چپ تر، هر ضربه نظامی به جمهوری اسلامی را "فرصتی برای سرنگونی" می نامید. اما هر دو در یک نقطه به هم می رسیدند: عامل تعیین کننده تغییر، نه قدرت یابی مردم، بلکه قدرت آتش دولت های تروریست آمریکا و اسرائیل بود.

نوشته اخیر اصغر کریمی درباره شعار "نه به جنگ" را نباید صرفاً پاسخ یا اختلافی نظری بر سر یک شعار دانست. موضوع این مقاله دفاع از سیاستی است که جریان متبوع او در جریان جنگ در پیش گرفت؛ سیاستی که جنگ را فرصتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی ارزیابی می کرد، هر ضربه نظامی به حکومت را به سود مردم می دانست و اکنون، پس از آشکار شدن نتایج واقعی جنگ، می کوشد آن سیاست را بازنویسی و منتقدانش را به حمایت از جمهوری اسلامی متهم کند.

از همین رو، موضوع این نوشته نقد یک فرد نیست. نقد گرایشی است که همچنان نام "حزب کمونیست کارگری" را با خود حمل می کند، اما در یکی از مهم ترین آزمون های سیاسی جامعه، یعنی جنگ، بار دیگر نشان داد که از مبانی کمونیسم کارگری فاصله گرفته و عملاً در کنار راست پروغری و پروژه "تغییر رژیم" از بالا ایستاده است.

مسئله بر سر یک نام نیست. سازمان ها می توانند نام های به جا مانده از دوره ای دیگر را سال ها حفظ کنند؛ همان گونه که دولت ها کاخ ها، مدال ها و مهرهای حکومت های منقرض شده را به ارث می برند. اما نام، جایگاه سیاسی یک جریان را تعیین نمی کند. آنچه هویت یک جریان را تعیین می کند، سیاستی است که در لحظه های تعیین کننده تاریخ اتخاذ می کند. جریانی که جنگ خارجی را فرصتی برای سرنگونی دید، هر ضربه نظامی را گامی به سوی آزادی معرفی کرد، و پس از آنکه ویرانی مدارس، بیمارستان ها، زیرساخت ها و زندگی میلیون ها انسان، ورشکستگی این سیاست را آشکار کرد، اکنون مخالفان جنگ را به حمایت از جمهوری اسلامی متهم می کند، دیگر کوچک ترین نسبتی با سنت کمونیسم کارگری ندارد.

نوشته اصغر کریمی تلاشی است برای بازنویسی همین گذشته؛ برای پاک کردن رد پای سیاستی که جنگ را "فرصت" می دید و امروز زیر آوار همان جنگ دفن شده است. این البته نقش تازه ای برای او نیست. ظاهراً در این حزب، هرگاه سیاستی ورشکست می شود، به جای اصلاح آن سیاست، لایروبی آن آغاز می شود. اصغر کریمی سال ها است یکی از مسئولان همین واحد است؛ واحدی که مأموریتش تولید سیاست نیست، پاک کردن رد پای سیاست های شکست خورده است. هرچا واقعیت با روایت رسمی سازگار نباشد، واقعیت باید کنار برود؛ گذشته باید بازنویسی شود و مخالفان باید متهم شوند. سیاست عوض

از "هر ضربه به رژیم مفید است" تا

"نه به جنگ یعنی حمایت از رژیم..."

اما نیروی سومی نیز وجود داشت؛ چپ آزادیخواه جامعه و جنبش کمونیسم کارگری، به مثابه روشن‌ترین بیان این سنت. این سنت نه پشت جمهوری اسلامی ایستاد و نه پشت جنگ. نه از سرنگونی جمهوری اسلامی عقب نشست و نه اجازه داد نفرت از جمهوری اسلامی به توجیه بمباران جامعه تبدیل شود. مخالفتش با جنگ از زاویه دفاع از حکومت نبود؛ از زاویه دفاع از جامعه، از طبقه کارگر، از آزادی، از استقلال سیاسی مردم و از امکان سرنگونی جمهوری اسلامی به دست خود مردم بود. از همین رو، شعار "نه به جنگ" را در کنار شعار "سرنگون باد جمهوری اسلامی" قرار داد؛ نه به جای آن. این دو شعار، دو جزء یک سیاست واحد بودند: نه به جنگی که جامعه را ویران می‌کند. آری به سرنگونی جمهوری اسلامی به دست مردم و از طریق انقلاب اجتماعی. و این دقیقاً عین سیاست بلشویکها در زمان جنگ اول بود.

دقیقاً از همین جاست که مسئله واقعی مقاله اصغر کریمی آغاز می‌شود. زیرا اگر وجود چنین سیاست مستقلی پذیرفته شود، نخستین پرسش متوجه خود او و جریان متبوعش خواهد بود: اگر چنین سیاست روشنی وجود داشت، چرا شما در آن بزنگاه در کنار آن نایستادید؟ و به همین دلیل است که نخستین وظیفه مقاله اصغر کریمی، پاسخ به این پرسش نیست. پاک کردن خود پرسش است.

اصغر کریمی موضع کمونیسم کارگری را جعل می‌کند

اصغر کریمی می‌نویسد: "فکر می‌کنم کل جنبشی که شعار قطع جنگ می‌دهد، خطابش به دولت آمریکا است... نه به جنگ علیه جنگ‌افروزی جمهوری اسلامی و پایان دادن به سیاست اتمی، موشکی و نیابتی نیست." تمام استدلال مقاله او بر همین جمله بنا شده است. اما این جمله، پیش از آنکه یک نتیجه‌گیری باشد، بر یک حذف و جعل استوار است. اصغر کریمی برای رسیدن به این نتیجه، نخست باید موضع واقعی کمونیسم کارگری را تکه تکه کند.

ابتدا شعار "سرنگون باد جمهوری اسلامی" را حذف می‌کند. سپس فقط شعار "نه به جنگ" را باقی می‌گذارد. بعد همان شعار ناقص‌شده را به جمهوری اسلامی سنجاق می‌کند و علیه آن اعلام جرم می‌کند. اما مشکل اینجاست که کمونیسم کارگری هیچ‌گاه چنین سیاستی نداشته است. سیاست کمونیسم کارگری از نخستین روز جنگ روشن بود: نه به جنگ، سرنگون باد جمهوری اسلامی. این دو شعار از هم جدا نبودند. دو پایه یک سیاست واحد بودند. نه به جنگ، زیرا جنگ جامعه را ویران می‌کند. سرنگون باد جمهوری اسلامی، زیرا تنها راه پایان دادن به این حکومت، انقلاب اجتماعی مردم است.

اصغر کریمی دقیقاً همین پیوند را قطع می‌کند. چرا؟ زیرا اگر این پیوند باقی بماند، تمام استدلال او فرو می‌ریزد. اگر خواننده ببیند که کمونیسم کارگری همزمان علیه جنگ و علیه جمهوری اسلامی ایستاده است، دیگر نمی‌توان مخالفت با جنگ را دفاع از جمهوری اسلامی جا زد. از همین رو، نخست باید این سیاست حذف شود. این یک اشتباه قلمی نیست. ضرورت یک سیاست راست است.

وقتی گذشته درد سر ساز می‌شود

اینجا تازه نقش واقعی مقاله اصغر کریمی روشن می‌شود. این نوشته صرفاً نقدی بر شعار "نه به جنگ" نیست. این نوشته زمانی منتشر می‌شود که سیاستی که این جریان در جریان جنگ اتخاذ کرد، در برابر واقعیت جنگ، در برابر ویرانی جامعه و در برابر پرسش‌های جدی مخالفانش قرار گرفته است. در چنین شرایطی، باید کسی به میدان بیاید. نه برای ارائه سیاستی تازه. بلکه برای نجات سیاست دیروز. چرا؟

زیرا رهبران همین جریان، پیش‌تر موضع خود را با صراحت بیان کرده بودند. حمید تقوایی در مصاحبه‌ای گفت که تا آنجا که این جنگ به جمهوری اسلامی ضربه می‌زند، مردم از آن استقبال می‌کنند و امیدوارند جمهوری اسلامی در دل این جنگ سقوط کند. این فقط یک اظهار نظر شخصی نبود. بیان صریح همان سیاستی بود که هر ضربه نظامی به جمهوری اسلامی را، صرف‌نظر از آثارش بر جامعه، گامی مثبت ارزیابی می‌کرد. اما جنگ واقعی، برخلاف جنگ در تحلیل‌های انتزاعی، فقط به جمهوری اسلامی ضربه نزد. کودکان میناب را هم کشت. مدارس و بیمارستان‌ها را هم ویران کرد. زیرساخت‌های زندگی مردم را هم هدف گرفت. فضای امنیتی را هم تشدید کرد. جامعه را نیز تضعیف کرد.

اکنون که بهای واقعی آن سیاست در برابر چشم همگان قرار گرفته است، دیگر نمی‌توان همان موضع را با همان صراحت تکرار کرد. باید گذشته بازنویسی شود. باید مواضع دیروز کم رنگ شوند. باید شعار "نه به جنگ، سرنگون باد جمهوری اسلامی" به یک شعار ناقص تقلیل یابد. و باید هر مخالف جنگی، به جمهوری اسلامی سنجاق شود. درست در همین نقطه است که نقش مقاله اصغر کریمی روشن می‌شود. این نوشته بیش از آنکه نقد مخالفان جنگ باشد، دفاعیه‌ای برای سیاستی است که جنگ، شکست آن را آشکار کرده است. او به میدان نیامده است تا موضع کمونیسم کارگری را نقد کند. آمده است تا آن را بازنویسی کند. و این همان تفاوت نقد با تحریف است.

جنگ علیه رژیم یا جنگ علیه جامعه؟

اختلاف واقعی از همین جا آغاز می‌شود. هیچ اختلافی بر سر ماهیت جمهوری اسلامی وجود ندارد. اختلاف بر سر این نیست که سیاست هسته‌ای، برنامه موشکی، نیروهای نیابتی و سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ارتجاعی‌اند یا نه. کمونیسم کارگری دهه‌هاست علیه همه این سیاست‌ها مبارزه کرده است. اما اینها برای کمونیسم کارگری، دلایل بیشتری برای سرنگونی جمهوری اسلامی‌اند؛ نه دلایلی

از "هر ضربه به رژیم مفید است" تا "نه به جنگ یعنی حمایت از رژیم ..."

برای کنار گذاشتن مخالفت با جنگ.

اصغر کریمی این دو مسئله را به هم گره می‌زند. در مقاله او، برنامه هسته‌ای، موشکی و نیابتی جمهوری اسلامی، آرام آرام از موضوع مبارزه علیه رژیم، به معیار ارزیابی خود جنگ تبدیل می‌شوند. از این لحظه به بعد، دیگر سؤال اصلی این نیست که جنگ با جامعه چه می‌کند. سؤال این است که جنگ تا چه اندازه برنامه هسته‌ای، موشکی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی را تضعیف می‌کند. این دقیقاً همان جابه‌جایی معیار است.

برای کمونیسم کارگری، معیار سیاست همیشه حقیقت است. جامعه است. قدرت یابی مردم است. گسترش مبارزه طبقاتی است. امکان انقلاب اجتماعی است. اما در این روایت، معیار به جای دیگری منتقل می‌شود؛ به ژئوپلیتیک، به موازنه دولت‌ها و به اهداف نظامی جنگ. گرایش راست حاکم بر این حزب، جامعه را با جمهوری اسلامی یکی گرفت. گویی هر ضربه به دستگاه دولتی، به همان نسبت مردم را نیز تقویت می‌کند. انگار ایران فقط مجموعه‌ای از پادگان‌ها، مراکز موشکی، ساختمان‌های دولتی و فرماندهان سپاه است و بیرون از آنها جامعه‌ای با ده‌ها میلیون انسان، مدرسه، بیمارستان، خانه، دانشگاه، کارخانه، شبکه برق، آب، راه، ارتباطات و خدمات عمومی وجود ندارد.

میناب و چهره خونین افسانه "هر ضربه مفید است"

اما جنگ فقط مراکز فرماندهی را هدف نگرفت. در میناب، یک مدرسه ابتدایی هدف قرار گرفت. عفو بین‌الملل این حمله را کشتاری گسترده در مدرسه‌ای پر از کودک توصیف کرد و دیدبان حقوق بشر نیز خواهان تحقیق درباره آن به عنوان جنایت جنگی شد. گزارش‌های بعدی نیز مسئولیت احتمالی نیروهای آمریکایی را مطرح کردند. اینها "خسارات جانبی" یک عملیات جراحی‌شده نبودند. کودکانی بودند که نه عضو سپاه بودند، نه در برنامه هسته‌ای رژیم نقشی داشتند، نه موشکی ساخته بودند و نه در سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی سهمی داشتند. آنها فقط در کلاس درس الفبا می‌آموختند. و سهمشان از "هر ضربه مفید به رژیم"، سقفی بود که بر سرشان فروریخت. حمله به خدمات درمانی نیز استثنا نبود.

سازمان بهداشت جهانی ده‌ها حمله به مراکز درمانی، کشته شدن کارکنان درمان و تعطیلی بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی را ثبت کرد. انستیتو پاستور ایران نیز چنان آسیب دید که ادامه فعالیتش مختل شد. گزارش‌های سازمان ملل نیز از آسیب گسترده به مدارس، خانه‌ها، مراکز درمانی، پل‌ها، راه‌آهن، فرودگاه‌ها، پالایشگاه‌ها و دیگر

زیرساخت‌هایی خبر می‌داد که زندگی روزمره میلیون‌ها انسان به آنها وابسته است. جنگ فقط ساختمان‌ها را ویران نمی‌کند. درمان را مختل می‌کند. دارو را کمیاب می‌کند. کارگران را بیکار می‌کند. خانواده‌ها را آواره می‌کند. جامعه را زیر سایه ترس، سانسور، فضای امنیتی و حکومت نظامی می‌برد. اینها حاشیه جنگ نیستند. خود جنگ‌اند.

اینجاست که افسانه "هر ضربه به رژیم به سود مردم است" فرو می‌ریزد. گرایشی که چنین حکمی صادر می‌کرد، باید به یک پرسش ساده پاسخ دهد: کشتن کودکان مدرسه چه کمکی به قدرت‌یابی مردم کرد؟ آیا از زیر آوار مدرسه، شورا بیرون آمد؟ آیا حمله به بیمارستان، سازمان کارگری ساخت؟ آیا ویرانی زیرساخت‌ها، اعتماد به نفس سیاسی جامعه را افزایش داد؟ آیا خاموشی، آوارگی، کمبود دارو و ترس از حمله هوایی، مردم را برای تصرف قدرت آماده‌تر کرد؟ فرمول "هر ضربه به رژیم به سود مردم است" فقط زمانی قابل دفاع است که انسان‌های واقعی از تصویر حذف شوند و "رژیم" و "جامعه" یک چیز فرض شوند. در این فرمول، اگر بمبی چیزی وابسته به حکومت را نابود کند، بقیه پیامدها دیگر اهمیتی ندارند. کودک کشته شده. کارگر بیکار. بیمار بی‌دارو. خانواده آواره. همه به پاورقی "سرنگونی" تبدیل می‌شوند.

اما معیار کمونیستی تعداد موشک‌های اصابت کرده به حکومت نیست. معیار، قدرت‌یابی جامعه است. ممکن است حکومت از نظر نظامی ضعیف‌تر شود. اما جامعه از آن هم ضعیف‌تر شود. ممکن است فرماندهانی کشته شوند. اما دستگاه سرکوب، زیر پوشش وضعیت جنگی، آخرین روزه‌های آزادی را نیز ببندد. ممکن است ساختمان‌هایی ویران شوند. اما خلأ قدرت نه با شورها، بلکه با ارتش‌ها، میلیشیاها، سلطنت طلبان، نیروهای قومی و دولت‌های خارجی پر شود. جنگ به خودی خود انقلاب نمی‌سازد. فروپاشی یک دولت، مترادف قدرت‌یابی مردم نیست. عراق، لیبی، سوریه و افغانستان این حقیقت را با بهای سنگینی نشان داده‌اند.

برای کمونیسم کارگری، مسئله فقط سقوط حکومت نیست. مسئله این است که چه نیرویی، با چه سازمانی، در چه توازن قوایی و با چه آلترناتیوی قدرت را به دست می‌گیرد. از همین رو، ما حمله به مدرسه میناب را محکوم کردیم. نه به این دلیل که جمهوری اسلامی بی‌گناه است. و نه به این دلیل که جمهوری اسلامی از این فاجعه سوءاستفاده نکرد. برعکس. جمهوری اسلامی از خون قربانیان نردبان تبلیغات ساخت. جنازه کودکان را به ابزار ناسیونالیسم، بسیج مذهبی و تبلیغات جنگی تبدیل کرد. همان حکومتی که هزاران جوان را در خیابان و زندان کشته و میلیون‌ها کودک را قربانی فقر و سرکوب کرده است، ناگهان لباس مدافع کودکان بر تن کرد. اما سوءاستفاده جمهوری اسلامی، ماهیت جنایت را تغییر نمی‌دهد. مدرسه، مدرسه باقی می‌ماند. کودک، کودک باقی می‌ماند. و جنایت، جنایت باقی می‌ماند. سیاست کمونیستی دقیقاً یعنی توانایی بیان هم‌زمان این دو حقیقت: جمهوری اسلامی دشمن مردم و یکی از عوامل تولید بحران و جنگ است. و بمباران مدارس، بیمارستان‌ها و دیگر مراکز غیرنظامی نیز جنایت است و

واقعی سه سیاست را روشن کرده است.

از "هر ضربه به رژیم مفید است" تا

"نه به جنگ یعنی حمایت از رژیم..."

باید پی قید و شرط محکوم شود. کسی که نتواند هر دو حقیقت را هم‌زمان بیان کند، دیر یا زود زیر پرچم یکی از دو قطب ارتجاع خواهد رفت. کمونیسم کارگری هیچ‌یک را انتخاب نمی‌کند. سنگر کمونیسم کارگری نه ستاد فرماندهی جمهوری اسلامی است و نه اتاق عملیات پنتاگون و تل‌آویو؛ سنگر آن جامعه، طبقه کارگر و انقلاب اجتماعی است.

جنگ فقط مردم را قربانی نمی‌کند؛ برخی احزاب را هم قربانی می‌کند. جنگ فقط کودکان، کارگران، خانه‌ها و شهرها را قربانی نمی‌کند. جنگ، احزاب و گرایش‌های سیاسی را نیز محک می‌زند. گاهی نتیجه این محک، نابودی یک سنت سیاسی است. تاریخ معاصر ایران این را یک بار دیده است. در جنگ ایران و عراق، بخشی از نیروهای سیاسی، به نام دفاع از میهن یا مقابله با تجاوز، در کنار جمهوری اسلامی قرار گرفتند. شاید گمان می‌کردند فقط درباره یک جنگ موضع گرفته‌اند. اما جنگ، فقط موضع آنان را ثبت نکرد؛ جایگاه تاریخی‌شان را نیز تعیین کرد. آنان استقلال سیاسی خود را از دست دادند و در حافظه جامعه، به عنوان نیروهای ثبث شدند که در بزنگاه تاریخ، پشت جمهوری اسلامی ایستادند.

جنگ اخیر، همان آزمون را این بار از سوی دیگر تکرار کرد. این بار نیز بخشی از نیروهای سیاسی، نه در کنار جمهوری اسلامی، بلکه در کنار ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل ایستادند. آنان نیز شاید تصور می‌کردند فقط از تضعیف جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند. اما در عمل، معیار سیاست خود را از قدرت‌بایی مردم به قدرت آتش دولت‌های خارجی منتقل کردند. تفاوت، فقط در اردوگاه بود. نتیجه، یکی بود.

کمونیسم کارگری نه دیروز حاضر بود زیر پرچم جمهوری اسلامی برود و نه امروز حاضر است زیر سایه بمب‌افکن‌های آمریکا و اسرائیل بایستد. سیاست مستقل طبقه کارگر، نه از ستاد فرماندهی سپاه صادر می‌شود و نه از اتاق‌های فکر پنتاگون و تل‌آویو. سنگر آن، جامعه است. کارگر است. زن آزادیخواه است. جوان معترض است. شورا است و انقلاب اجتماعی است.

جنگ اخیر فقط جمهوری اسلامی و دولت اسرائیل و آمریکا را رسوا نکرد. بسیاری از مخالفان جمهوری اسلامی را نیز محک زد. بعضی در کنار جمهوری اسلامی ایستادند. بعضی در کنار ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل. و بعضی، مستقل از هر دو قطب ارتجاع، در کنار جامعه، آزادی و انقلاب اجتماعی ایستادند. همین سه انتخاب، امروز مرز

از مطالبات مردم تا مطالبات ترامپ و نتانیاهو

اینجا به نقطه‌ای می‌رسیم که نوشته اصغر کریمی، خواسته یا ناخواسته، بیش از هر جای دیگر ماهیت سیاسی خود را آشکار می‌کند. او بارها از برنامه هسته‌ای، برنامه موشکی، نیروهای نیابتی و سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی سخن می‌گوید و آنها را محور تحلیل خود قرار می‌دهد. بار دیگر تأکید کنیم. هیچ کمونیستی از برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی دفاع نکرده است. هیچ کمونیستی از سیاست موشکی و نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی دفاع نمی‌کند. مسئله این نیست. مسئله این است که اینها از چه زمانی به نقطه عزیمت سیاست کمونیستی تبدیل شده‌اند؟

اصغر کریمی در اینجا نمی‌گوید جمهوری اسلامی را باید سرنگون کرد چون کارگران را استثمار می‌کند. نمی‌گوید چون زنان را به اسارت کشیده است. نمی‌گوید چون آزادی را نابود کرده است. نمی‌گوید چون هزاران زندانی سیاسی را اعدام کرده است. نمی‌گوید چون میلیون‌ها انسان را به فقر رانده است. نقطه عزیمت او از قرار در دوران جنگ چیز دیگری شده است. هسته‌ای. موشکی. نیابتی. سؤال اینجاست: اگر این چهار محور را از مقاله اصغر کریمی حذف کنیم، چه چیزی از تحلیل او باقی می‌ماند؟ تقریباً هیچ. اما اگر همین چهار محور را در یکی از سخنرانی‌های ترامپ یا نتانیاهو بگذاریم، آیا کسی احساس می‌کند در جای نامناسبی قرار گرفته‌اند؟ نه. چون مسئله شباهت واژه‌ها نیست. مسئله، شباهت نقطه عزیمت است.

کمونیسم کارگری جمهوری اسلامی را از زاویه آزادی انسان، برابری، رفاه، رهایی زن، قدرت طبقه کارگر و انقلاب اجتماعی علاوه بر مصائب جنگ نقد می‌کند، چه در زمان "صلح" و چه در زمان "جنگ". شرایط جنگی صرفاً شرایط کار ما را تغییر می‌دهد. اما در این نوشته اصغر کریمی، جمهوری اسلامی بیش از هر چیز از زاویه همان مسائلی محکوم می‌شود که سال‌هاست هیئت حاکمه آمریکا و اسرائیل آنها را مبنای فشار، تحریم، مذاکره و جنگ قرار داده‌اند. این یک لغزش لفظی نیست. این جا به جایی یک افق سیاسی است. از جامعه... به سیاست ژئوپلیتیک در منطقه. از طبقه... به دولت. از انقلاب اجتماعی... به مدیریت بحران جمهوری اسلامی و نام این سیاست را هرچه بگذاریم، بدون شک می‌توان گفت که کمونیسم کارگری نیست. کمونیسم کارگری، در نقد جمهوری اسلامی، از زندگی، از جامعه، از انسان از طبقه آغاز می‌کند، نه از پرونده‌های شورای امنیت. از آزادی زن آغاز می‌کند، نه از تعداد سانتیفریوژها. از اعتصاب کارگر آغاز می‌کند، نه از برد موشک‌ها. از انقلاب اجتماعی آغاز می‌کند، نه از مذاکرات قدرت‌های جهانی. و این دقیقاً همان مرزی است که امروز میان دو اردوی سیاسی کشیده شده است.

نام حزبی که مدتهاست دیگر با سیاستش نمی‌خواند

شاید مهم‌ترین نتیجه این جنگ، فقط روشن شدن صف‌بندی‌ها نبود. این جنگ نشان داد که گاهی یک نام، دیگر بیانگر سیاستی



در سوی دیگر، ایالات متحده آمریکا نیز اگرچه از آزادی کشتیرانی، امنیت متحدان و جلوگیری از گسترش برنامه هسته‌ای ایران سخن می‌گوید، اما اهدافش به حفظ برتری ژئوپلیتیک در خاورمیانه و کنترل یکی از مهم‌ترین مسیرهای انتقال انرژی جهان گره خورده است. آمریکا نیز به خوبی می‌داند که ورود به یک

جنگ زمینی گسترده می‌تواند هزینه‌هایی به مراتب سنگین‌تر از دستاوردهای احتمالی آن داشته باشد. به همین دلیل، استراتژی اصلی بر ترکیب فشار نظامی، تحریم اقتصادی، عملیات اطلاعاتی و حفظ امکان مذاکره استوار شده است.

با وجود تفاوت شعارها، هر دو دولت در یک نقطه به هم می‌رسند؛ انسان، آخرین اولویت آنهاست. آنچه در مرکز تصمیم‌گیری قرار دارد حفظ دولت، گسترش حوزه نفوذ، افزایش قدرت چانه‌زنی و تثبیت موقعیت در نظم منطقه‌ای است، نه امنیت و رفاه میلیون‌ها انسانی که زیر سایه این سیاست‌ها زندگی می‌کنند. نتیجه این سیاست برای مردم کاملاً قابل پیش‌بینی است. افزایش تورم، سقوط ارزش پول، گرانی مواد غذایی، کاهش دستمزد واقعی، گسترش بیکاری، تعطیلی واحدهای تولیدی، مهاجرت اجباری، تشدید سرکوب سیاسی و گسترش فضای امنیتی، نخستین پیامدهای جنگ است. موشک‌ها شاید به اهداف نظامی اصابت کنند، اما موج انفجار آنها پیش از هر چیز سفره کارگران و مزدبگیران را ویران می‌کند.

جنگ، حتی پیش از آنکه شهرها را ویران کند، زندگی روزمره مردم را نابود می‌سازد. خانواده‌ای که توان خرید دارو ندارد، کارگری که کارخانه محل کارش تعطیل شده، بازنشسته‌ای که مستمری‌اش دیگر هزینه یک هفته زندگی را تأمین نمی‌کند و جوانی که آینده خود را تنها در مهاجرت می‌بیند، همگی قربانیان واقعی این رویارویی‌اند؛ قربانیانی که نامشان هرگز در بیانیه‌های رسمی دو طرف دیده نمی‌شود.

در چنین شرایطی، پرسش اصلی دیگر این نیست که کدام دولت در میدان نبرد دست بالا را خواهد داشت. پرسش واقعی این است که این جنگ چه چیزی برای اکثریت مردم به ارمغان می‌آورد. تجربه دهه‌های گذشته پاسخ روشنی به این سؤال داده است: هیچ پیروزی نظامی، سفره مردم را بزرگ‌تر نکرده و هیچ نمایش قدرتی آزادی، امنیت یا رفاه بیشتری برای آنان به همراه نیاورده است. آنچه همواره گسترش یافته، فقر، ناامنی، بی‌ثباتی و سلطه بیشتر دولت‌ها بر زندگی مردم بوده است.

اگر آتش جنگ در آسمان خاورمیانه شعله می‌کشد، سوخت اصلی آن تنها باروت و موشک نیست؛ نفت، تجارت جهانی، مسیرهای انتقال انرژی و میلیاردها دلار سرمایه نیز در قلب این رویارویی قرار

جنگی که هیچ‌کس از مردم

درباره آن نپرسید

وریا روشنفکر

بار دیگر آسمان خلیج فارس بوی باروت گرفته است. کشتی‌های جنگی به حرکت درآمده‌اند، موشک‌ها شلیک می‌شوند، بازارهای جهانی با هر خبر تازه دچار تلاطم می‌شوند و رسانه‌های دو سوی منازعه با زبان "پیروزی" و "بازدارندگی" سخن می‌گویند. اما در میان این هیاهوی نظامی، پرسشی همچنان بی‌پاسخ مانده است: مردم این منطقه، کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان، جوانان و میلیون‌ها انسانی که هر روز برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی خود می‌جنگند، در این جنگ چه سهمی دارند؟

پاسخ روشن است؛ هیچ سهمی در تصمیم‌گیری ندارند، اما بیشترین سهم را در پرداخت هزینه‌های آن بر عهده خواهند گرفت.

دور تازه رویارویی میان جمهوری اسلامی و ایالات متحده نه حادثه‌ای ناگهانی است و نه نتیجه یک سوءتفاهم سیاسی. این جنگ ادامه منطقی بحرانی است که سال‌ها در متن رقابت‌های منطقه‌ای، کشمکش بر سر برنامه هسته‌ای، تحریم‌های اقتصادی، حضور نظامی قدرت‌های بزرگ، جنگ‌های نیابتی و رقابت بر سر کنترل منابع انرژی انباشته شده است. آتش‌بسی که برای مدتی کوتاه برقرار شد هرگز به معنای پایان بحران نبود؛ تنها فرصتی بود برای تجدید قوا، بازسازی آرایش نیروها و آماده شدن برای دور بعدی تقابل.

امروز نیز همان الگو تکرار می‌شود. حملات نظامی با پیام‌های محرمانه دیپلماتیک همراه است؛ تهدیدها با پیشنهاد مذاکره در هم می‌آمیزند و هر دو طرف می‌کوشند هم‌زمان قدرت نظامی خود را به نمایش بگذارند و در گفت‌وگو را نیز کاملاً نبنند. این همان وضعیتی است که منطقه را در چرخه‌ای فرسایشی میان جنگ و مذاکره گرفتار کرده است؛ وضعیتی که نه صلحی پایدار در آن دیده می‌شود و نه جنگی که بتواند تکلیف منازعه را یکسره کند.

برای جمهوری اسلامی، جنگ تنها یک رویارویی نظامی نیست. بقای حکومت، حفظ موقعیت منطقه‌ای و تثبیت موازنه قدرت، اهداف اصلی سیاست جنگی را تشکیل می‌دهد. هر بحران خارجی فرصت مناسبی برای امنیتی‌تر کردن فضای داخلی، سرکوب مخالفان، خاموش کردن اعتراضات اجتماعی و انتقال افکار عمومی از بحران‌های اقتصادی و معیشتی به "تهدید خارجی" فراهم می‌کند. جنگ برای حکومت تنها در میدان نبرد جریان ندارد؛ در خیابان‌ها، کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها نیز ادامه پیدا می‌کند.

جنگی که هیچ کس از مردم

درباره آن نرسید...

دارند. از همین رو، میدان اصلی این جنگ تنها پایگاه‌های نظامی و ناوهای جنگی نیستند؛ بازارهای بورس، شرکت‌های نفتی، بنادر، خطوط کشتیرانی و اتاق‌های تصمیم‌گیری اقتصادی نیز بخشی از جبهه این نبرد را تشکیل می‌دهند.

تنگه هرمز، که یک پنجم از نفت جهان از آن عبور می‌کند، به مهم‌ترین اهرم فشار جمهوری اسلامی و در عین حال به یکی از حساس‌ترین نقاط اقتصاد جهانی تبدیل شده است. هر تهدید به بستن این گذرگاه یا هر حمله به کشتی‌های تجاری، تنها معادلات نظامی را تغییر نمی‌دهد؛ قیمت نفت را بالا می‌برد، هزینه حمل‌ونقل را افزایش می‌دهد، تورم را به اقتصادهای مختلف صادر می‌کند و زندگی میلیون‌ها انسان را در نقاط مختلف جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد. به همین دلیل، آنچه امروز جریان دارد، بیش از آنکه صرفاً جنگی نظامی باشد، نبردی بر سر کنترل شریان‌های اقتصاد جهانی است.

اما همان‌گونه که جمهوری اسلامی از اقتصاد جهانی به عنوان ابزار فشار استفاده می‌کند، اقتصاد ایران نیز به یکی از نخستین قربانیان این بحران تبدیل شده است. هر دور جدید تحریم، هر افزایش تنش نظامی و هر تهدید تازه، به معنای سقوط بیشتر ارزش ریال، افزایش هزینه تولید، فرار سرمایه، کاهش سرمایه‌گذاری و گسترش فقر است. این هزینه‌ها نه از جیب صاحبان قدرت، بلکه از سفره میلیون‌ها کارگر، معلم، بازنشسته، پرستار و خانواده‌های مزدبگیر پرداخت می‌شود.

جنگ همیشه پیش از آنکه ساختمان‌ها را ویران کند، معیشت مردم را نابود می‌کند. کارگری که کارخانه‌اش به دلیل کمبود مواد اولیه تعطیل می‌شود، راننده‌ای که هزینه سوخت درآمدش را می‌بلعد، بیماری که داروی مورد نیازش کمیاب می‌شود و خانواده‌ای که هر روز قدرت خریدش کمتر می‌شود، همگی در همان روزهای نخست جنگ آسیب می‌بینند؛ بی‌آنکه حتی صدای انفجاری را از نزدیک شنیده باشند.

در سوی دیگر نیز تصویر آن‌گونه که رسانه‌های رسمی آمریکا ترسیم می‌کنند، یک‌دست نیست. اگرچه دولت آمریکا تلاش می‌کند سیاست خود را نشانه اقتدار و دفاع از منافع ملی معرفی کند، اما در درون ساختار سیاسی این کشور شکاف‌های مهمی بر سر ادامه جنگ وجود دارد. بخشی از تحلیل‌گران سیاسی و نظامی بر این باورند که افزایش فشار نظامی می‌تواند جمهوری اسلامی را وادار به عقب‌نشینی کند، اما طیف دیگری هشدار می‌دهد که ورود به یک رویارویی گسترده، آمریکا را بار دیگر در باتلاقی پرهزینه در خاورمیانه گرفتار خواهد کرد؛ تجربه‌ای که از عراق و افغانستان هنوز از حافظه سیاسی آمریکا پاک نشده است.

اختلاف تنها میان دو حزب اصلی آمریکا نیست. حتی در میان محافظه‌کاران نیز اجماع کاملی درباره ادامه این مسیر وجود ندارد. گروهی خواهان نمایش قدرت و حفظ هژمونی جهانی آمریکا هستند و گروهی دیگر معتقدند که ادامه جنگ، منابع مالی و سیاسی این کشور را فرسوده کرده و تمرکز آن را از رقابت‌های بزرگ‌تر جهانی منحرف می‌کند. این اختلاف‌ها نشان می‌دهد که حتی در قدرتمندترین دولت جهان نیز جنگ، تصمیمی بدون هزینه و بدون مخالفت نیست.

در ایران نیز برخلاف تصویری که رسانه‌های حکومتی از "وحدت کامل" ارائه می‌کنند، نشانه‌های اختلاف بر سر ادامه این بحران به چشم می‌خورد. مسئله اصلی اختلاف، دفاع از منافع مردم یا پایان دادن به رنج جامعه نیست؛ نزاع بر سر این است که چگونه می‌توان نظام سیاسی را با کمترین هزینه حفظ کرد.

یک گرایش بر این باور است که افزایش فشار نظامی و بالا بردن هزینه‌های آمریکا، موقعیت جمهوری اسلامی را در هر مذاکره احتمالی تقویت خواهد کرد و هرگونه عقب‌نشینی، به معنای از دست دادن بازدارندگی و تضعیف جایگاه منطقه‌ای است. در مقابل، گرایش دیگری هشدار می‌دهد که ادامه این مسیر می‌تواند اقتصاد فرسوده کشور را به نقطه‌ای برساند که کنترل بحران از دست حکومت نیز خارج شود. از نگاه این طیف، باید از ظرفیت دیپلماسی برای کاهش تنش استفاده کرد تا از گسترش نارضایتی‌های داخلی جلوگیری شود. با این حال، تفاوت این دو رویکرد نباید با دو چشم‌انداز متفاوت برای آینده جامعه اشتباه گرفته شود. هر دو در یک اصل مشترک‌اند: حفظ ساختار قدرت. اختلاف آنها بر سر شیوه مدیریت بحران است، نه بر سر آزادی، برابری یا بهبود زندگی اکثریت مردم.

همین واقعیت، پرده از یکی از بزرگ‌ترین فریب‌های تبلیغات جنگی برمی‌دارد. هر دو طرف می‌کوشند مردم را قانع کنند که جنگ برای امنیت، عزت ملی یا دفاع از منافع آنان ضروری است، اما هنگامی که دود جنگ کنار می‌رود، آنچه باقی می‌ماند نه امنیت مردم، بلکه قدرت بیشتر دولت‌ها و زندگی دشوارتر میلیون‌ها انسان است.

در تمام جنگ‌های معاصر، برندگان واقعی نه مردمی بوده‌اند که در صف‌های طولانی نان ایستاده‌اند، نه سربازانی که جان خود را از دست داده‌اند و نه خانواده‌هایی که عزیزانشان را زیر آوار جنگ دفن کرده‌اند. برندگان، ساختارهای قدرتی بوده‌اند که از فضای جنگ برای تحکیم موقعیت خود بهره برده‌اند و شبکه‌هایی از سرمایه و صنایع نظامی که از تداوم بحران سود برده‌اند. در مقابل، بازندگان همواره همان اکثریتی بوده‌اند که جنگ را آغاز نکرده‌اند، اما مجبور شده‌اند بهای آن را با فقر، آوارگی، سرکوب و ناامنی بپردازند.

در چنین شرایطی، بزرگ‌ترین خطر تنها ادامه تبادل آتش میان دو دولت نیست؛ خطر واقعی آن است که جامعه به تماشاگر جنگی تبدیل شود که هیچ منفعتی در آن ندارد و سرنوشت خود را به تصمیم‌هایی گره بزند که در اتاق‌های بسته قدرت گرفته می‌شوند. تا زمانی که مردم

جنگی که هیچ کس از مردم

درباره آن نرسید...

به عنوان نیروی مستقل وارد صحنه نشوند و منافع خود را در برابر منافع دولت‌ها قرار ندهند، هر آتش‌بس تنها وقفه‌ای کوتاه میان دو دور تازه از همین چرخه ویرانگر خواهد بود.

اگر روند کنونی ادامه یابد، آینده این بحران را نمی‌توان تنها با شمارش موشک‌ها یا مقایسه توان نظامی دو طرف پیش‌بینی کرد. تجربه دهه‌های اخیر نشان داده است که جنگ‌های معاصر بیش از آنکه با یک پیروزی قاطع پایان یابند، وارد چرخه‌هایی از فرسایش، مذاکره، توقف موقت و آغاز دوباره می‌شوند. از همین رو، آنچه امروز در خلیج فارس و پیرامون ایران جریان دارد، بیش از هر چیز به یک بحران مزمن شباهت دارد؛ بحرانی که می‌تواند سال‌ها ادامه پیدا کند و هر بار با شکلی تازه خود را بازتولید کند.

محتمل‌ترین سناریو، تداوم وضعیتی است که نه صلح نام دارد و نه جنگ تمام‌عیار. حملات محدود نظامی، عملیات سایبری، خرابکاری‌های اطلاعاتی، تحریم‌های اقتصادی، فشارهای دیپلماتیک و مذاکرات غیرعلنی به طور هم‌زمان ادامه خواهند یافت. هیچ‌یک از دو طرف آمادگی پرداخت هزینه‌های یک جنگ فراگیر را ندارد، اما هیچ‌کدام نیز حاضر نیست از ابزار نظامی و فشار متقابل دست بکشند. نتیجه چنین وضعیتی، تداوم ناامنی و بی‌ثباتی برای میلیون‌ها انسانی است که هر روز با پیامدهای آن زندگی می‌کنند.

اما خطر دیگری نیز وجود دارد؛ خطری که شاید از همه سناریوها واقعی‌تر باشد. در جنگ، همیشه احتمال یک اشتباه محاسباتی وجود دارد؛ حمله‌ای که فراتر از انتظار پاسخ داده شود، حادثه‌ای که از کنترل خارج شود یا تصمیمی که زنجیره‌ای از واکنش‌های غیرقابل پیش‌بینی را به دنبال آورد. در چنین شرایطی، بحران می‌تواند به سرعت از مرزهای ایران و آمریکا فراتر رود و پای دولت‌های بیشتری را به میدان باز کند. در منطقه‌ای که ده‌ها پایگاه نظامی، مسیرهای حیاتی انرژی و رقابت قدرت‌های جهانی در هم تنیده شده‌اند، گسترش جنگ تنها یک احتمال نظری نیست، بلکه خطری دائمی است.

در کنار این دو سناریو، احتمال بازگشت به مذاکرات نیز همواره وجود دارد. برخلاف آنچه در تبلیغات رسمی گفته می‌شود، تاریخ روابط دو دولت نشان داده است که شدیدترین درگیری‌های نظامی نیز معمولاً با کانال‌های پنهان گفت‌وگو همراه بوده‌اند. زمانی که هزینه جنگ برای هر دو طرف افزایش یابد، دیپلماسی دوباره فعال می‌شود؛ نه از سر صلح‌طلبی، بلکه برای تنظیم توازن جدید قدرت. مذاکره در چنین شرایطی پایان بحران نیست؛ ادامه همان منازعه با ابزارهای دیگر است.

با این همه، مهم‌ترین متغیر آینده شاید نه در واشنگتن، بلکه در درون جامعه ایران شکل بگیرد. جنگ و تحریم، اقتصادی را که سال‌ها زیر بار فساد، ناکارآمدی و بحران ساختاری فرسوده شده، بیش از پیش تحت فشار قرار می‌دهد. افزایش تورم، سقوط قدرت خرید، گسترش بیکاری، تعطیلی واحدهای تولیدی و تشدید شکاف‌های اجتماعی، جامعه را در وضعیتی قرار می‌دهد که هر بحران سیاسی می‌تواند به یک بحران اجتماعی گسترده تبدیل شود.

در چنین شرایطی، حکومت تلاش خواهد کرد فضای جنگی را به ابزاری برای تشدید کنترل داخلی تبدیل کند؛ اعتراضات را با عنوان "همراهی با دشمن" سرکوب کند، آزادی‌های سیاسی را بیش از پیش محدود سازد و هر مطالبه اجتماعی را به مسئله‌ای امنیتی تبدیل کند. این سیاست شاید در کوتاه‌مدت به انسجام دستگاه قدرت کمک کند، اما قادر نیست تضادهای انباشته اقتصادی و اجتماعی را از میان بردارد. برعکس، هرچه فاصله میان زندگی واقعی مردم و روایت رسمی حکومت بیشتر شود، زمینه نارضایتی‌های عمیق‌تر نیز فراهم خواهد شد.

در سوی دیگر نیز نباید اختلاف‌های موجود در ساختار سیاسی آمریکا را به معنای وجود دو سیاست کاملاً متفاوت تعبیر کرد. اختلاف بر سر تاکتیک است، نه بر سر جایگاه آمریکا در نظم جهانی. همان‌گونه که در تهران کشمکش بر سر شیوه حفظ قدرت است، در واشنگتن نیز مناقشه اصلی بر سر مؤثرترین روش برای تأمین منافع دولت آمریکاست. هیچ‌یک از این دو اردوگاه، رهایی مردم ایران یا رفاه مردم منطقه را محور تصمیم‌گیری خود قرار نداده‌اند.

از این رو، بزرگ‌ترین خطای سیاسی آن است که جامعه میان دو قطب این منازعه یکی را به عنوان "راه نجات" انتخاب کند. تجربه نشان داده است که هرگاه مردم به دنبال یکی از دولت‌های درگیر حرکت کرده‌اند، در پایان چیزی جز ویرانی، سرکوب و فقر نصیبشان نشده است. جنگ میان دولت‌ها، جنگ مردم نیست. پرچم‌هایی که بر فراز ناوهای جنگی برافراشته می‌شوند، هیچ‌یک نماینده خواست میلیون‌ها انسانی نیستند که تنها آرزویشان زندگی آزاد، امن و برخوردار از رفاه است.

واقعیت این است که سرنوشت این منطقه نه در اتاق‌های عملیات نظامی و نه پشت میزهای مذاکره قدرت‌های جهانی تعیین خواهد شد. آینده را در نهایت مردمی رقم خواهند زد که حاضر نباشند هزینه رقابت دولت‌ها را بپردازند؛ مردمی که جنگ را نه وسیله‌ای برای نجات، بلکه مانعی در برابر آزادی، برابری و زندگی انسانی بدانند.

امروز بیش از هر زمان دیگری روشن شده است که جنگ، حتی اگر برنده‌ای نظامی داشته باشد، بازنده‌ای اجتماعی به نام مردم خواهد داشت. آنچه زیر آتش موشک‌ها و در سایه تحریم‌ها نابود می‌شود، تنها زیرساخت‌های اقتصادی نیست؛ اعتماد اجتماعی، امید به آینده، امنیت روانی و امکان یک زندگی عادی نیز قربانی می‌شوند.

از "هر ضربه به رژیم مفید است" تا "نه به جنگ یعنی حمایت از رژیم..."

که زیر آن نوشته می‌شود نیست. کمونیسم کارگری فقط یک عنوان نیست. نام یک سنت سیاسی معین است؛ سنت استقلال طبقاتی، انقلاب اجتماعی و ایستادن مستقل در برابر همه قطب‌های ارتجاع. جریانی که این مبانی را کنار گذاشته، جنگ را فرصتی برای "تغییر رژیم" دیده، هر ضربه نظامی را به سود مردم ارزیابی کرده و امروز برای دفاع از آن گذشته، مواضع کمونیسم کارگری را تحریف می‌کند، دیگر با این نام شناخته نمی‌شود. ممکن است این نام را همچنان بر سر در حزب خود نگه دارد. اما تاریخ، احزاب را با تابلوهایشان قضاوت نمی‌کند. با سیاستشان قضاوت می‌کند. شاید وقت آن رسیده باشد که این جریان، دست‌کم در یک مورد با جامعه صادق باشد. نام حزب را هم عوض کنید.

و یک جمله پایانی
اصغر کریمی می‌تواند مخالفان جنگ را "حامی جمهوری اسلامی" بنامد. می‌تواند گذشته را بازنویسی و جعل کند. می‌تواند مواضع کمونیسم کارگری را تحریف کند. اما تاریخ، برخلاف بعضی سخنگویان حزبی، شغلش لایروبی شکست‌های سیاسی نیست. اما یک چیز را نمی‌تواند تغییر دهد: جنگ نشان داد چه کسانی می‌خواستند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، و چه کسانی حاضر بودند برای سرنگونی جمهوری اسلامی، جامعه را قربانی کنند. و کمونیسم کارگری، دیروز همان‌گونه که امروز، فقط یک پاسخ دارد: نه به جنگ، سرنگون باد جمهوری اسلامی، زنده باد انقلاب اجتماعی!

۱۷ جولای ۲۰۲۶

جنگی که هیچ‌کس از مردم درباره آن نپرسید...

از همین رو، مسئله اصلی نه انتخاب میان صف آدمکشان تهران و واشنگتن، بلکه ایستادن در نقطه‌ای مستقل از هر دو قطب قدرت است؛ نقطه‌ای که معیار آن نه منافع دولت‌ها، بلکه منافع انسان‌هایی باشد که هیچ نقشی در آغاز این جنگ نداشته‌اند و نباید قربانی ادامه آن شوند. تنها با چنین افقی است که می‌توان از چرخه پایان‌ناپذیر جنگ، تحریم، سرکوب و مذاکره عبور کرد و چشم‌اندازی متفاوت برای آینده جامعه گشود؛ آینده‌ای که در آن امنیت نه از لوله تفنگ، بلکه از آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و دخالت آگاهانه مردم در تعیین سرنوشت خویش سرچشمه بگیرد.

۱۷ جولای ۲۰۲۶

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!

منصور حکمت

منصور حکمت را بخوانید و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

آدرسهای تماس با

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.comvoryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته کردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

افزایش ساعات پخش تلویزیون آلترناتیو شورایی

پخش مستقیم برنامه های تلویزیون آلترناتیو شورایی
<https://alternative-shorai.tv>

به اطلاع بینندگان "تلویزیون آلترناتیو شورایی" می‌رسانیم که برنامه‌های ما که اکنون دو روز در هفته پخش می‌شود، از ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱ اوت ۲۰۲۶ به شش روز در هفته افزایش پیدا می‌کند.

برنامه‌ها از ساعت ۵ تا ۶ بعدازظهر روزهای دوشنبه تا شنبه پخش و در طول شبانه روز، دو بار روی فرکانس زیر تکرار می‌شود.

مشخصات تلویزیونی شبکه ماهوارهای

Alternative Shorai Satellite:

Yahsat Frequency: 12594 Polarization: Vertical/

Symbol Rate: 27500 FEC: 2/3



تلویزیون آلترناتیو شورایی

رسانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال کنید و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیرعسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

@hekmatist

Hekmatist.org

@hekmatist1917

@hekmatist pary

partow TV

@patowtv

Thepartow TV

@PartowTV

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!